

نقد توجیحات تاریخی صهیونیسم در مورد مشروعیت رژیم اشغالگر قدس

علی اکبر بهبودیخواه

پیشگفتار

مسئله فلسطین که معلول صهیونیسم است، مسئله ملتی است که از سرزمین اجدادی خود رانده شده و محکوم به یک تبعید دائمی است. امروز چند گروه از مردم غاصب و ستمکار با ملیتهای مختلف، از کشورهای دور و نزدیک در سرزمین عربی فلسطین مستقر شده‌اند. این گروهها که کشور اسرائیل را تشکیل داده‌اند، مهاجرانی مختلط هستند که ادعا می‌کنند سرزمین فلسطین، به دلیل یک ارتباط قدیمی مذهبی-تاریخی به یهودیان تعلق دارد. در حالی که اگر بخواهیم بر مبنای چنین پایه‌هایی مالکیت ملل را بر فلسطین استوار سازیم، ارتباطات مذهبی مسیحیان و مسلمانان بر این سرزمین بسی محکمتر از آن چیزی است که صهیونیسم برای قوم یهود ادعا کرده است. هنگامی که به تاریخ معاصر جهان و روابط میان کشورها می‌نگریم، در سرنوشت فلسطین نوعی انحراف را آشکارا تشخیص می‌دهیم. یعنی در زمانی که بسیاری از ملتها و کشورها توفیق یافته‌اند که حق تعیین سرنوشت خود را اعمال کنند، ملاحظه می‌کنیم که برای مردم عرب فلسطین هنوز میسر نشده است که استعمار را از این سرزمین برانند. آخرین عملیات استعماری در این سرزمین به چند شکل صورت گرفته که از آن جمله است:

- (الف) مهاجرت سیل‌آسای مردمی که حقیقتاً خارجی هستند و با اشغال زمینهای ساکنان بومی این منطقه، آنان را از وطن و سرزمین اجدادی خود آواره کرده‌اند؛
- (ب) محروم ساختن اجباری مردم فلسطین از حق مالکیت و حاکمیت خویش؛
- (پ) اخراج و تبعید مردم بومی این سرزمین و استقرار یک حاکمیت خارجی در

آن؛

ت) تبعیض نسبت به بقیه عربهایی که در فلسطین مانده‌اند؛
 ث) استعمار نیروهای انسانی یعنی به کارگیری کارگران عرب در مشاغل پست و سخت با حداقل دستمزد در بدترین شرایط و بهره‌برداری از منابع و معادن طبیعی سرزمین فلسطین؛

ج) توطئه علیه وحدت مسلمانان و ایجاد اختلاف و تشنج و آشوب در میان کشورهای اسلامی منطقه؛

چ) ایجاد پایگاهی جهت حفظ منافع امپریالیسم غرب در منطقه.
 بدین ترتیب استعمار صهیونیستی نه تنها کنترل سرزمینی را که متعلق به مردم فلسطین است از دست آنان بدر آورده، بلکه مالکیت مادی این زمینها را هم از صاحبان آنها سلب کرده است. مردم فلسطین نه تنها از حق ذاتی تعیین سرنوشت خود، بلکه از حق ابتدایی زندگی در میهن خود نیز محروم شده‌اند.
 مسئله فلسطین گرچه مربوط به فلسطینی‌هاست، اما به چند دلیل محدود و منحصر به حدود و منافع آنها نیست:

اولاً، دولت اسرائیل به اعتبار اینکه جزئی از یهودیت جهانی است و از این یهودیت نیرو می‌گیرد و با توجه به نظرگاه توسعه‌طلبانه‌ای که دولت استعماری صهیونیستی اسرائیل با توجه به شعار «از نیل تا فرات و ایجاد فضای حیاتی قابل زیست دارد، به طور عینی تمامیت و امنیت ارضی دولتهای عربی و اسلامی را تهدید می‌کند و خطری جدی برای این کشورها محسوب می‌شود».

ثانیاً، از آنجا که رژیم صهیونیستی اسرائیل ذاتاً ضد اسلام و قرآن است و این خصومت و ضدیت را حتی از زمان نبی مکرم اسلام (ص) آشکار گردانیده است:

«فبما نقضهم میثاقهم لئناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه یخرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حظاً مما ذکرنا به ولا تزال تطلع علی خائنة منهم الا قليلاً منهم...»

(قرآن کریم، سوره مائده، قسمتی از آیه سیزدهم)

(پس به سبب شکستن پیمانشان ایشان را لعنت کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم. سخنان را از جاهایش تحریف می‌کنند و هر آنچه را که پند داده شدند فراموش کردند و توای رسول ما همواره (تا روز قیامت) بر نوعی خیانت از ایشان آگاه می‌شوی مگر اندکی از آنان)

لذا به فرمان الهی مبارزه با آن تکلیف شرعی یکایک مسلمین جهان است. ثالثاً، به علت وجود خصیصه نژادپرستانه و ضد انسانی در این رژیم که شرافت و حیثیت یک موجود بشری را به خطر می‌اندازد، بر تمام افراد بشر واجب است که به خاطر حفظ کرامت انسانی با چنین جریان غیرانسانی و ددمنشانه‌ای به مبارزه برخیزند. متأسفانه صهیونیسم نیز در تقلاً و تلاش برای حفظ بقای خود به دستاویزها و توجیهاتی جهت ذی‌حق جلوه دادن خود متشبث می‌شود که به همین دلیل این مقاله به طور مختصر به بررسی و ابطال دلایل و توجیهات تاریخی صهیونیستها درخصوص قانونی بودن «کشور اسرائیل» پرداخته است. امیدواریم که در فرصتهای دیگر به نقد و دلایل دینی و نیز دلایل فرعی و توجیهات ثانویه، (بخصوص آن دسته از دلایلی که در قرن بیستم مطرح شده است)، و همچنین نقد پایه‌های نظری دیگر صهیونیسم بپردازیم.

تاریخ مختصر فلسطین

مورخان و محققان در بررسی‌ها و مطالعات تاریخی خود به این نتیجه رسیده‌اند که نخستین کسانی که برای اولین بار به فلسطین آمدند و به‌طور دائمی، (نه زودگذر و کوچ‌وار)، در این منطقه ساکن شدند، چند قبیلهٔ عرب بودند که در حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح (ع) به آنجا مهاجرت کردند و به ایجاد شهرها و روستاهایی همت گماشتند. اینان کنعانیان نام داشتند که از بازماندگان کنعان بن‌حام بن نوح بودند (فنیقی‌ها نیز از بازماندگان کنعان بودند). در کتاب مسئلهٔ فلسطین در این مورد چنین آمده است:

«هرچند در طول تاریخ، گروههای متعدد یا دولتهای گوناگون، فلسطین را تصرف کرده‌اند، اما تقریباً از ۴ هزار سال پیش به این طرف، فلسطین همچنان کیفیت عربی خود را حفظ کرده است. این مسئله مسلم است که فلسطین بنا به روایت توداته مسکن قبایل سامی کنعانی بوده و ریشه و تبار جغرافیایی آن قبایل نیز عربی بوده است. قبایل عبری فقط در قرن سیزدهم یا چهاردهم قبل از میلاد به رهبری یسوعا یا یوشع بعضی از قسمتهای فلسطین را تصرف کردند. کنعانیان از قبیله‌ای سامی نژاد می‌باشند که از عصر حجر در فلسطین مستقر بودند و مهد اصلی قبیلهٔ آنان نیز شبه‌جزیرهٔ عربستان بوده است. پس بنابر تاریخ، فلسطین نمی‌تواند زادگاه یهودیان قدیم باشد، حتی هنگامی که عبرانیان (یهودیان) ناگهان به آن سرزمین وارد شدند، هیچ‌وقت اسرائیل فعلی را تا حد ساحلی آن اشغال نکردند. بعدها سرزمین فلسطین در دست قومی از همان ریشهٔ کنعانیان به نام «فیلیتسین» باقی ماند که وجه تسمیهٔ امروزی آن،

یعنی «فلسطین»، از همان نام است.»^۲

در دوره کنعانیان، حدود سال ۱۸۰۵ ق.م. حضرت ابراهیم (ع) به سرزمین شام مهاجرت کرد و پس از مدتی در شکیم (نابلس)، در فلسطین مستقر شد و چندی نکشید که به بئرسبع آمد. در حدود سال ۱۷۹۴ ق.م. حضرت ابراهیم (ع) صاحب فرزندی به نام اسماعیل (ع) شد. اسماعیل (ع) جدّ عربهای عدنانی است و کسی است که فلسطین و پیامبر عرب و مسلمانان را به یکدیگر پیوند می دهد، زیرا با کمک پدرش کعبه شریف را بنا کرد. در حدود ۱۴ سال پس از تولد اسماعیل (ع)، حضرت ابراهیم (ع) از زن اولش سارا صاحب فرزند دومی به نام اسحاق (ع) شد. اسحاق (ع) بعدها پدر یعقوب (ع) شد که به «اسرائیل» یا «بنده خدا» ملقب گردید و این لقب بر تمام اعقاب او اطلاق شد. یعقوب ۱۲ فرزند پسر داشت که اسامی آنها عبارت بودند از: ۱. رایین، ۲. شمعون، ۳. لاوی، ۴. یهودا، ۵. ویساکر، ۶. زیولون، ۷. یوسف، ۸. بنیامین، ۹. دان، ۱۰. تفتالی، ۱۱. جاد، ۱۲. اشیر. فرزند چهارمین یعقوب، یعنی یهودا، با پدر و برادران خود در کنعان «فلسطین» سکونت داشتند و پس از واقعه مشهور حضرت یوسف (ع) که یهودا هم در آن شرکت داشت، در حدود سال ۱۶۵۶ ق.م. کنعان را به سبب قحطی به قصد مصر ترک کردند. در مصر فراعنه آنها را به بردگی گرفتند و آنها پس از اقامتی ۴۰۰ ساله به سرکردگی حضرت موسی (ع) ناگزیر مصر را ترک کردند و به فلسطین آمدند. شیوه نظامی آنها در فتح فلسطین، به دست یوشع، نیز داستانی دارد که در یکی از اسفار عهد عتیق آمده است:

«... و شهر اریحا را گرفتند و هر آنچه در شهر بود، از مرد و زن و پیر، حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند.»^۳

بنابراین، منشأ اسباط یا قبایل دوازده گانه بنی اسرائیل ۱۲ فرزند یعقوب هستند که پس از زاد و ولد و تکثیر نسل و ازدیاد نفوس به بنی اسرائیل مشهور شدند. پس چون نسبت یهودیان به یهودا می رسد، آنها را یهود و با نسبتی که با یعقوب (ع) دارند و لقب وی هم اسرائیل بوده، آنها را بنی اسرائیل نامیده اند، و چون در نزدیکی کوه صهیون سکونت داشتند، آنها را صهیونی نام گذاشته اند (مانند اهل دماوند که چون نزدیک کوه دماوند زندگی می کنند به آنها دماوندی می گویند).

در کتاب مسئله فلسطین باز چنین آمده است:

«باید این واقعیت را یادآوری کرد که سرزمین کنعان را که مسکن کنعانیان و سامیان یعنی قوم عرب بود، قبائل عبری بیگانه تصرف کردند، اما موجودیت آنان ادامه نیافت و پس از آنکه به دو کشور متخاصم «بنی اسرائیل» در شمال و «یهودیه» در جنوب تقسیم شدند، دیری نگذشت که از آغاز قرن هفتم قبل از میلاد به وسیله مهاجمان ایرانی، مقدونی، سومری و بابلی از میان رفتند. سپس رم در سال ۶۶ ق.م. بر بیت المقدس دست پیدا کرد و نفوذ خود را بر فلسطین بسط داد.»

از سال ۱۲۰ م. که امپراتور روم آدرین یا هادریانوس شورش یهودیان را در هم شکست و آنان را از بیت المقدس راند، می توان فلسطین را به منزله استان عربی روم دانست و استان عربی همین فلسطین است که پس از تأثیر مسیحیت و ظهور اسلام در قرن هشتم میلادی به اسلام گروید.^۴ از این پس تا قرن بیستم، یعنی هنگام پیدایش رژیم اشغالگر قدس (در ۱۹۴۸)، فلسطین به مدت ۱۳ قرن در دست مسلمانان بود و در آن سرزمین، پیروان ادیان مسیحی و کلیمی با مسالمت و دوستی در کنار مسلمانان زندگی می کردند. به دنبال رخنه اروپاییان استعمارگر در فلسطین، دوران خصومت و برادرکشی در این سرزمین آغاز شد. اولین مرحله این برادرکشی ها در جریان جنگهای صلیبی (از ۱۰۹۵ تا ۱۲۸۵ م. به مدت ۱۹۰ سال و به طور متناوب) بود که اروپاییان مسیحی، یهودیان را در بیت المقدس و طبریه قتل عام کردند و جالب اینکه چون مسلمانان و مسیحیان دو حریف اصلی یکدیگر در آن جنگها بودند، مسلمانان در برابر خشونتها و تعدیات مسیحیان، از یهودیان نیز دفاع می کردند و سرانجام هم پیروزی با مسلمانان شد. دومین مرحله برادرکشی ها در فلسطین، همزمان با هجوم با یهودیان اروپایی به فلسطین، تحت حمایت قدرتهای استعماری در قرن نوزدهم بود که به تأسیس دولت غاصب اسرائیل در قرن بیستم منجر شد و باز جالب اینکه در هجوم صهیونیستها، مسلمانان و مسیحیان فلسطین که منافع خود را ملعبه سیاستهای استعماری می دیدند، به یکدیگر پناه آوردند؛ زیرا صهیونیسم برای استقرار کامل در فلسطین به اماکن و مزارع و خانه های هر دو گروه مسلمان و مسیحی احتیاج داشت. فشار بر یهودیان در فلسطین، در سال ۱۵۱۶ م. که سلطان سلیم اول امپراتور عثمانی بر آن سرزمین مسلط شد، کمتر شد و سلطان برای آنکه از مناطق تحت تصرف خود آرامش خیال داشته باشد، امتیازاتی از جمله آزادی های مذهبی برای سکنه قائل شد و ساکنان مسلمان، یهودی و مسیحی فلسطین نیز مشمول این الطاف شدند.

اما در پاسخ اینکه چرا عربها از قرن شانزدهم به بعد تسلط و فرمانروایی

امپراتوری عثمانی را بر سرزمینهای خود پذیرفته و تسلیم حکومت استانبول شدند؟ باید گفت که علت آن بود که چون اعراب مسلمان بودند، لذا حکومت عثمانی را حکومتی می دانستند که براساس سنت اسلامی اداره می شود. بعلاوه، امپراتوری عثمانی عنوان «امیرالمومنین» و «خلیفه مسلمین» را نیز یدک می کشید، به همین خاطر مسلمانان واقع در قلمرو امپراتوری اسلامی با تسلیم به رژیم استانبول، متقاعد شده بودند که زیر سیطره اسلام زندگی می کنند. ولی همین مسلمانان، هنگامی که متوجه شدند تمام ادعاهای خلیفه پوچ و بی اساس است، علیه حکومت عثمانی شوریدند و به انحای مختلف خود را آزاد کردند.^۵

بدین ترتیب، ملاحظه می کنیم که سیل یهودیان تنها در دوره اخیر به سوی فلسطین سرازیر می شود و گذشته از آنکه حتی در اوج اقتدارشان فقط بر بخشهایی از فلسطین فرمان رانند، دوره فرمانروایی آنها بر کشور نیز به نسبت کوتاه بود. آنچه آنها را در این مدت متمایز می کرد، تعصب شدید و دشمنی با ملتهای دیگر منطقه بود. همچنین می بینیم که کنان پیش از این برای تجارت و معیشت در دریای مدیترانه پراکنده شدند و جز اشتیاق به کوه صهیون یا «قدس» چیز دیگری آنها را به فلسطین پیوند نمی داد. از اینجاست که ه.ج. ولز، مورخ معروف انگلیسی، در کتاب خلاصه تاریخ، یهودیان یا عبرانیان را چنین خلاصه می کند:

«زندگی یهودیان در فلسطین به وضع آدمی می ماند که اصرار دارد در راه پررفت و آمدی اقامت کند، در نتیجه کامیونها و اتوبوسها مدام از رویش می گذرند... در تاریخ مصر و سوریه و آشور و فنیقیه که تاریخی بس وسیعتر از تاریخ یهودیان است، مملکت یهودی از آغاز تا پایان چیزی جز یک حادثه زودگذر نبود.»

به هر حال، پس از شکست امپراتوری عثمانی (متحد آلمان) در جنگ جهانی اول، متفقین پیروز در جنگ تقسیم غنایم کردند، بدین نحو که قیمومت فلسطین و عراق و کویت به انگلستان و سرپرستی سوریه و لبنان به فرانسه، که متفق انگلستان بود، واگذار شد و پس از آن با توطئه اعلامیه بالفور و طی زمینه چینیها و مقدماتی، از قبیل خرید زمین از عربهای فلسطینی و مهاجرت یهودیان به آن سرزمین، که چندین سال طول کشید، سرانجام صهیونیستهای غاصب قدس، با کمک امپریالیسم غرب موفق به تشکیل حکومت فاشیستی اسرائیل در سال ۱۹۴۸ شدند.^۷

تئوری تداوم تاریخی و ادعای حق طبیعی یهود بر فلسطین^۸

ابری داس، محقق اسرائیلی، به سال ۱۹۵۸ در کتاب خود به نام اسرائیل از «دولت جوان اسرائیل» به منزله «ملتی» که نام خود را «طی ۴ هزار سال در سینه تاریخ حک کرده است»، یاد می کند و با شاخ و برگ فراوان به تشریح ادعای خویش می پردازد و تاریخ دوران عتیق تا ویرانی اورشلیم به دست دولت روم را که به علت آن کشور نتوانست تا سال ۱۹۴۸، وحدت و استقلال خویش را به دست آورد، بازگو می کند... و ادامه می دهد:

«طی سالها رهبران قوم وظیفه اصلی خویش دیدند که نیروی روحی ذاتی این ملت را که آن همه در سراسر جهان پراکنده شده بودند، تقویت کنند.»

داس در کتاب خود می گوید که از طریق «پیوسته» نشان دادن ارتباط «گذشته» این قوم پراکنده با سرزمین نصبت آنان و مرحله تولد مجدد آن «به منزله یک ملت» را امری متداوم و به اصطلاح قانونی جلوه دهد.^۹

الستون، محقق انگلیسی، هم در کتاب خود، ساختمان یک ملت که به سال ۱۹۶۳ منتشر شده است، چنین می نویسد:

«حلقه ارتباطی آشکاری بین تاریخ باستانی سرزمین فلسطین و تاریخ اخیر پرمعنی و مملو از پیکار این دولت، تحت حاکمیت عثمانی موجود است، به طوری که می توان گفت فلسطین زمان اعلامیه بالفور و بالاخره دولت کنونی اسرائیل، در واقع یک امر واحد به شمار می آیند.»

سپس وی چنین تأکید می کند:

«برای قوم یهود، البته یک تداوم روانی غیرمنقطع از زمان، همان پراکندگی های جبری دیرین مردم آن، تاکنون وجود داشته است... و حفظ همین تداوم روانی بوده است که این قوم را به منزله یک ملت در عرصه سرزمینهای تبعیدی، متحد و محفوظ داشته... و آن نیروی جنبش روانی سرانجام تولد مجدد وی را در قالب یک دولت مستقل در سرزمین فلسطین ممکن ساخته است.^{۱۰}»

زوی رودی، جامعه شناس دیگر یهودی، در کتاب جامعه شناسی مردم یهود

می نویسد:

«یهودیان، حداقل تا نیمه دوم قرن نوزدهم، مردم سرگردانی بودند و کاملاً آشکار است

که این ویژگی‌های شخصیت یهود و «تداوم تاریخ آن» به طور عمده، به آن غریزه صیانت نفسی که بین مردم یهود به منتهی درجه کمال خود دست یافته است، مربوط می‌شود.^{۱۱}

همچنین ژوزف بادی، محقق امریکایی، در کتاب دولت سرزمین اسرائیل می‌نویسد:

«فتح اورشلیم توسط نیروی روم در سال ۷۰ پس از میلاد، درست ۱۸۷۸ سال به استقلال این سرزمین یهودنشین پایان داد و فقط در سال ۱۹۴۸ بود که دوباره دولت اسرائیل، یعنی سومین دولت مشترک قوم یهود توانست مجدداً احیا گردد.»^{۱۲}

با توجه به مثالهای مذکور، کاملاً واضح است که منظور اصلی از سرهم کردن این اندیشه‌های رنگارنگ فقط پدید آوردن آنچنان تئوریهی است که بتواند تداومی تاریخی را از عهد دولت بنی اسرائیل باستان تا پیدایش یک دولت در شرایطی دیگر، امری منطقی جلوه داده، و ادعای مالکیت این دولت را بر سرزمین کنونی فلسطین قانونی جلوه دهد.

بهرحال، ادعای اسرائیل مبنی بر حق تاریخی بر فلسطین، برای اولین بار به سال ۱۹۱۹ در گزارش سازمان صهیونیسم جهانی^{۱۳} در کنفرانس صلح ژنو با جمله «این سرزمین کانون تاریخی یهودیان است» اعلام شده است. همچنین در این یادداشت ادعا شده است که فلسطین وطن تاریخی ملت یهود است و یهودیان با زور از این کشور بیرون رانده شده‌اند. این یادداشت تحت عنوان «حق تاریخی» اساس ادعای صهیونیستها را چنین بیان می‌کند:

الف) سرزمین فلسطین وطن تاریخی ملت یهود است که در آنجا به بزرگترین پیشرفت خود نایل آمده است...

ب) در بعضی قسمتهای جهان، بخصوص در اروپای شرقی، شرایط زندگی میلیونها یهودی رقت انگیز است... نیاز برای نجات آنان ضروری است... و فلسطین راه نجات خوبی به نظر می‌رسد.

پ) ولی وسعت فلسطین به اندازه‌ای نیست که بتواند بیش از بخشی از یهودیان جهان را در خود جای دهد... بهر جهت داشتن یک وطن ملی یهودی در فلسطین بی‌نهایت برای آنها ارزشمند است.

ت) این چنین فلسطینی که ثروت واقعی همان اختلافات واقعی تمدنهای آن است برای جهان به مقیاس بزرگتری ارزش خواهد داشت.

ث) این سرزمین را باید آباد کرد. اکثر قسمتهای آن ویران شده است. ۱۴ همچنین، بیانیۀ رسمی اعلام موجودیت دولت اسرائیل در ۱۴ مه ۱۹۴۸ تأکید می کند که «با عنایت به حقوق طبیعی و تاریخی قوم یهود» است که این دولت در فلسطین تأسیس شده است. ناگفته نماند که این مفهوم «حقوق طبیعی» در تبلیغات صهیونیستی همواره با مفهوم «وعدۀ سرزمین» مخلوط می شود تا به بنی اسرائیل برای به زیر سلطه در آوردن فلسطین و تملک آن یک «حق الهی» حقیقی بدهد. درباره این حق الهی و دینی یهود بر فلسطین نیز باید گفت که از نظر یهودیان، از هنگامی که ابراهیم از شهر اور به سوی سرزمین کنعان یا فلسطین رهسپار شد، خداوند پیوسته به او و فرزندانش نوید داده و این نوید را با سوگندهای پیاپی مؤکد کرده است: «این سرزمین را به ذریۀ شما خواهم بخشید.» براساس همین قرارداد آسمانی، موسی نیز همۀ قبایل عبرانی را به دستور خداوند از مصر کوچ داده و رهسپار کنعان کرده است. از اینجا فلسطین به عنوان «ارض موعود» نامیده شده است و در همین سرزمین بوده که بنی اسرائیل دو حکومت سلطنتی به نام یهودیه در جنوب و اسرائیل در شمال تأسیس کرده و بناهای مقدس قومی و مذهبی خود را بنیان نهاده است. دو پادشاه مقتدر یهودی، داود و سلیمان بر این سرزمین حکومت رانده اند، اولی اورشلیم را پایتخت خود کرده و دومی هیکل را در آن ساخته است. از حدود سال ۹۳۰ ق.م، که مملکتهای اسرائیل و یهودیه در این سرزمین تأسیس شده، تاکنون نزدیک به ۳ هزار سال یهودیان همواره فلسطین را ملک خاص و خالص خویش می دانسته اند و هر بار که به دلایلی به طور موقت از آنجا اخراج شده اند، به یاد آن اشک ریخته و شب و روز به درگاه خدا نالیده و دعای بازگشت خوانده اند و خلاصه پس از مدتها در اولین فرصت به سرزمین «آبا واجدادی» خود باز گشته اند. دولت اسرائیل نیز سرانجام در سال ۱۹۴۸ م. براساس همین حق مسلم تاریخی «ارض موعود» تشکیل شده و برای ابد پایدار خواهد ماند. از آنجا که عمدۀ دلایل صهیونیسم درخصوص مشروعیت دولت اسرائیل شامل دلایل تاریخی و توراتی (وعدۀ ارض موعود) است، ما نیز آنها را در دو بخش تاریخی و توراتی مطرح و بررسی می کنیم.

بررسی فرضیۀ تداوم و ادعای حق تاریخی اسرائیل بر فلسطین
گویا لازم است که برای تکمیل اطلاعات و آگاهی بیشتر یک بار دیگر به نحوی

متفاوت با آنچه که قبلاً در مورد گذشته فلسطین نقل کردیم، تاریخ آن سرزمین را ذکر کنیم تا پس از آن بتوانیم به شبهات و ایرادات پاسخ گفته، نکات مبهم را پیرامون حق تاریخی یهود بر فلسطین روشن نماییم. به رغم گفتار دروغ و ادعای وقیحانه و بیشرمانه گلدمایر که می‌گفت:

«چنین نبود که خلق فلسطینی در فلسطین بودند و ما آمدیم و آنها را بیرون کردیم و کشورشان را از آنان گرفتیم، آنها اصلاً اینجا نبودند و وجود خارجی نداشتند.»^{۱۵}

باید گفت که یهودیان اولین ساکنان فلسطین نبودند. زمانی بسیار طولانی قبل از اینکه آنها به این سرزمین بیایند، فلسطین دارای سکنه بوده است. شواهد قابل اعتماد این واقعیت را نشان می‌دهد که تمدن در فلسطین سابقه ۱۰ هزار ساله دارد. قدمت اریحا، قدیمی‌ترین شهر بارودار، از نظر علمی به ۷ هزار سال قبل از میلاد می‌رسد. اولین ساکنان شناخته شده فلسطین کنعانیان بودند که همچون مردمان شهرنشین در شهرها زندگی می‌کردند و دارای تمدنی پیشرفته بودند. چنین گفته می‌شود که آنها از ۳ هزار سال قبل از میلاد، یعنی درست ۱۸۰۰ سال قبل از تهاجم و استیلای اسرائیلی‌ها در این سرزمین سکنی گزیدند. اولین نامگذاری کشور به وسیله کنعانیان صورت گرفت. تورات نیز در سفر اعداد، باب ۳۴، آیه دوم، و باب ۳۵، آیه دهم، آن را «زمین کنعان» و در سفر خروج، باب ۳، آیه هفدهم، «زمین کنعانیان» می‌نامد و در سفر پیدایش، باب ۱۵، آیات ۱۸ تا ۲۰، نام ۱۰ ملت را می‌برد که به هنگام وعده خدا به ابراهیم در آن سرزمین از قبل زندگی می‌کردند. کنعانیان شهر اورشلیم را بنا نهادند و بنا به گفته ژوزفوس، بانی این شهر شاهزاده‌ای از کنعان بود که به خاطر تقوی و پرهیزگاری اش وی را درستکار می‌خواندند. او در این شهر معبدی ساخت و به خدا تقدیم کرد و نام این شهر را از «سهالیم» به «اورشلیم» تبدیل نمود. بر طبق روایات، در حدود سال ۱۷۳۰ ق.م. چندین قبیله عبرانی به سرزمین کنعان آمدند. این قبیله‌ها در سرزمین کنعان مستقر نشدند، بلکه به مصر رفتند و تحت حکومت فرعون به زندگی خود ادامه دادند. باز مطابق روایات، عبرانیان یا اسرائیلی‌ها، چند قرن بعد مصر را ترک کرده و چندین سال در بیابان آواره بودند. ۱۶ در سال ۱۲۰۰ ق.م. یا حدود آن، اسرائیلی‌ها از مشرق به سرزمین کنعان و در نتیجه به شهر اریحا حمله کردند. آنها این شهر را خراب و مردمان آن را نابود ساختند. سپس قبایل اسرائیلی در سراسر کشور کنعان به طور پراکنده مستقر شدند. البته این استقرار بکندی صورت گرفت و حدود ۲ قرن طول کشید. اسرائیلی‌ها به

گرفتن تمام کشور موفق نشدند؛ زیرا فلسطینی‌ها که نام فلسطین از آن مشتق می‌شود، کرانه‌های جنوبی و جلگه مجاور دریا را تا نقطه‌ای در شمال یافا همچنان در اختیار داشتند. از سوی دیگر فنیقی‌ها آنچه را که امروز به نام جلیله غربی معروف است، تا نقطه‌ای در جنوب عکا در تصرف داشتند. فلسطینی‌ها همیشه با اسرائیلی‌ها در جنگ بودند و این جنگها بیش از ۲۰۰ سال طول کشید. با وجودی که از اشغال کنعان به وسیله اسرائیلی‌ها مدت زیادی می‌گذشت، ولی آنها در این مدت به داشتن پادشاه و یا حکومت مرکزی موفق نشدند، زندگی آنها قبیله‌ای بود و افرادی به نام «داود» بر آنها حکومت می‌کردند. تنها در سال ۱۰۰۰ ق.م. بود که داود پیامبر اولین حکومت یهودی را در فلسطین بنا نهاد.

پس از هجوم اسرائیلی‌ها بر سر کنعانیان چه آمد؟ نوشته‌هایی از تودات چنین می‌گویند که کنعانیان به وسیله اسرائیلی‌ها به طرز وحشیانه‌ای قلع و قمع شدند، ولی در قسمتهای دیگر تودات، مطلب دیگری در این باره گفته می‌شود:

«پس بنی اسرائیل در میان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزریان و حویان و یبوسیان ساکن می‌بودند، دختران ایشان را برای خود به زنی می‌گرفتند و دختران خود را به پسران ایشان می‌دادند و خدایان آنها را عبادت می‌کردند.» (سفر داودان، باب ۳، آیات ۵ و ۶).

با توجه به اینکه تاریخ‌نویسان جدید، قتل عام عمومی کنعانیان و یا جانشین شدن وحشیانه یک قوم به جای قوم دیگر را نفی می‌کنند، به نظر می‌رسد که اسرائیلی‌ها و کنعانیان با یکدیگر خو گرفتند و حتی با یکدیگر ترکیب شدند. پروفیسور آدولف لودس می‌گوید:

«مردم اسرائیل در دوران حکومتشان مخلوطی از عبرانی و کنعانی بودند... در ترکیبشان عناصر کنعانی به مراتب بیشتر بود... از آنجا که کنعانیان تمدنتر بودند، طبعاً قوم تازه وارد را وادار به قبول فرهنگ و تمدنشان کردند و از این نظر می‌توان گفت که آنها بر فاتحین خود پیروز شدند. ولی از طرف دیگر عبرانیان هیچگاه احساس پیروزی را به عنوان یک قوم فاتح فراموش نکردند و موفق شدند که قالب اجتماعی، نام و خدایشان را به تمام مردم فلسطین تحمیل کنند.»

حکومتی که داود(ع) بنا نهاده بود کمتر از ۸۰ سال طول کشید و در سال ۹۲۲ ق.م. پس از مرگ سلیمان(ع) این پادشاهی به دو بخش حکومت شمالی به نام

«اسرائیل» و حکومت جنوبی به نام «یهودیه» تقسیم شد؛ ولی این حکومتها نیز یکی پس از دیگری سقوط کردند. حکومت اسرائیل در سال ۷۲۱ ق.م. به وسیله آشوری‌ها از بین رفت و مردمش به دست فراموشی سپرده شدند و از آن تاریخ پادشاهی اسرائیل از نظر سیاسی عملاً از بین رفت. پادشاهی یهودیه نیز به وسیله بابلی‌ها در سال ۵۸۷ ق.م. سقوط کرد و مردمش به اسارت گرفته شدند. این سقوط پایان مطلق حکومت سازمان یافته یهودی را بر فلسطین نشان می‌دهد. جورج فریدمن در کتاب پایان مردم یهود می‌نویسد:

« دوازده قبیله بنی اسرائیل به قفقاز، ارمنستان و بخصوص بابل تبعید و سپس نابود شدند و بدین وسیله مردم یهود با تمام وجود، به همراه نژاد، جامعه ملی و مذهبیشان برای همیشه ناپدید شدند.»

در سال ۵۲۰ ق.م. کورش پادشاه ایران، به یهودیان اجازه داد که به بابل باز گردند. اگرچه همه باز نگشتند، ولی آنهایی که باز گشتند تحت فرمانروایی ایران و سپس مقدونیان و رومیان زندگی کردند. البته گاهی یهودیان علیه فرمانروایان خود طغیان می‌کردند، ولی هرگز نتوانستند رهبری کشور را دوباره به دست آورند. مهمترین شورش آنها، شورش مکابیان علیه مقدونیان در سال ۱۶۷ ق.م. و دو قیام دیگر علیه رومیان در سالهای ۷۰ و ۱۳۲ م. بود. پس از آخرین شورش، یهودیان یا کشته و یا تارومار شدند. از آن زمان تا قرن بیستم میلادی که صهیونیسم تحت قیمومت بریتانیا توانست مهاجرت گروه کثیری از یهودیان را به فلسطین ترتیب دهد، عده بسیار کمی یهودی در این کشور زندگی می‌کردند و برای مدت ۱۹ قرن تقریباً فلسطین از وجود یهودیان خالی بود. جنگهای سالهای ۷۰ و ۱۳۲ م. را می‌توان مهمترین عامل تقلیل یهودیان در این سرزمین دانست. زائری یهودی به نام بنجامین دوتولد که در حدود سالهای ۷۱-۱۱۷۰ م. از سرزمین مقدس دیدار می‌کند، فقط ۱۴۴۰ نفر یهودی را در آنجا می‌یابد و ناهوم گروندی می‌گوید که در ۱۲۶۷ م. فقط دو خانواده یهودی در بیت المقدس زندگی می‌کردند. تا قرن نوزدهم جمعیت یهودی فلسطین بکندی افزایش پیدا کرد. در آغاز قرن نوزدهم یهودیان فلسطین ۸ هزار نفر بودند. در ۱۸۴۵ تعداد آنها ۱۱ هزار و در ۱۸۸۰ از ۲۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. در ۱۹۱۷، یعنی زمان انتشار اعلامیه بالفور، جمعیت یهودیان کمتر از ۱۰ درصد کل جمعیت فلسطین بود و در ۱۹۱۸ تعداد یهودیان به ۵۶ هزار نفر رسید. اشغال فلسطین به وسیله صهیونیستها را در ۱۹۴۸ باید

حادثه مهمی در تاریخ این کشور به حساب آورد. زیرا از سال ۵۸۷ ق.م.، یعنی هنگامی که حکومت یهودیه در فلسطین خاتمه یافت، تا قرن بیستم، مدت ۲۵ قرن، فلسطین ابتدا به وسیله مشرکان، سپس به وسیله مسیحیان و سرانجام به دست مسلمانان اداره می شده است.^{۱۷}

این خلاصه ای از تاریخ فلسطین بود. اینک پاسخ ما به ادعای حق تاریخی صهیونیستهای اشغالگر:

اولاً، تاریخ عبریان بر خلاف فرضیه استثنایی بودن صهیونیسم سیاسی نه تنها «مرکز» تاریخ را تشکیل نمی دهد، بلکه هیچ یک از لحظات این تاریخ، متمایز و مجزا از تاریخ امپراتوری های بزرگ بین النهرین یا مصر نیست. غیر از مدارک باستان شناسی که وجود انسان در سرزمین فلسطین را از ۱۰ هزار سال پیش تأیید می کند، اگر به دوره تاریخی این سرزمین که درباره آن مدارک مکتوب وجود دارد، توجه کرد، می توان به طور خلاصه مراحل زیر را تشخیص داد:

الف) عصر باستانی مفرغ در هزاره سوم قبل از میلاد که وجود یک تمدن بزرگ شهری متشکل از اقوامی با زبان سامی مثل آرامی و زبان کنعانی (عبری) ثابت شده است و پس از کشف متون البا (جزیره ای است در ایتالیا) در سال ۲۹۷۶، ثبوت بیشتری یافته است.

ب) دوره سالهای ۱۹۰۰-۲۲۰۰ ق.م. که با ورود تهاجمی قبایل کوچ نشین مشخص شده است.

پ) مرحله جدیدی از شهرنشینی ۱۵۵۰-۱۹۰۰ ق.م. در عصر مفرغ میانه.
ت) اواسط قرن شانزدهم قبل از میلاد، دوران تسلط مصری ها، که سلسله هیجدهم فراغنه از فلسطین یک «ایالت سرحدی-نظامی مصری» ساختند.

این منطقه که در قلب «سرزمین هلال بارور» است و از نیل تا فرات گسترده شده، محل عبور و مرور و برخورد و تحرک متنوع ترین گروه های انسانی است. هنگامی که کوچ نشینان یا چوپانان که به سوی اسکان یافتن می رفتند، در ضمن چرا بردن گله های خود از مبدا بین النهرین یا ماورای اردن» از آغاز دومین هزاره عصر مفرغ باستان» به سرزمین کنعان می رسیدند، به اقوامی که از قدیم در آن منطقه اسکان یافته بودند، برخورد می کردند. بخصوص به کنعانیان که از همان زمان دارای یک تمدن شهرنشینی بودند و در اواخر هزاره دوم، آهن و خط الفبایی را کشف کرده بودند. برخلاف طرح سنتی توراتی، عبرانیان یک قوم نژادی مشخص و متمایز را قبل از نفوذ کوچ نشینان

به کنعان تشکیل نمی‌داده‌اند، بلکه از گروه‌های قومی متفاوت به صورت اتحادیه‌ای متشکل شده بودند و در مجموع بخشی از مهاجران بزرگ بعضی از قبایل بودند. از بین این کوچ‌نشینان، برخی در سرزمین کنعان ثابت ماندند و برخی دیگر راه خود را تا مصر ادامه دادند. این کوچ‌نشینان اسکان یافته زیان، خط و فرهنگ کنعانیان را اخذ کرده و تا حدود سال ۱۴۰۰ ق.م. که احتمالاً در پی مهاجمان «هیگسوس»^{۱۸} روان بودند، چراگاه‌های جدیدی را جستجو کردند. هنگامی که هیگسوس‌ها از مصر رانده شدند، آنهایی که احتمالاً با این قوم آمده و تحت‌الحمايه آنان بودند و از موقعیت ممتازی نیز برخوردار شده بودند، به عنوان همدستان هیگسوس تلقی شده و تحت شرایطی روزبه‌روز دشوارتر قرار گرفتند. این حاشیه‌نشینان معترض که نه یک قوم، بلکه یک گروه مخالف فرعون را تشکیل می‌دادند و «آپیرو» نامیده می‌شدند—(و بدون شک نام عبری^{۱۹} از این واژه گرفته شده و نظر کشیش دووو، نویسنده کتاب تاریخ باستانی اسرائیل، نیز همین است)— از مصر گریختند.

قاعدتاً این مهاجرت رعایای غیربومی ناراضی در آن هنگام بایستی به قدری رایج و عادی باشد که سالنامه‌های تاریخ مصری هیچ‌گونه ذکری از این «واقعه متفرقه و عادی» نکنند و حتی به صورت گزارش یک نگهبان مرزی نیز ضبط نشود (حال آنکه چنین گزارشهایی درباره عبور از مرزها از قرن نوزدهم قبل از میلاد موجود است). تنها منابع تاریخی و باستان‌شناسی که بغیر از متون عهد عتیق در اختیار داریم، با انگشتان یک دست شمرده می‌شوند. قدیمی‌ترین ذکر نام اسرائیل بر روی یک سنگ نبشته نقش بسته که پیروزی‌های فرعون «مرنپتاح» را در حدود سال ۱۲۲۵ ق.م. می‌ستاید. در آنجا بدون هیچ توضیحی آمده که فرعون با تصرف شهرهای فلسطینی «اسرائیل» را نیز ویران کرده است: «اسرائیل نابود شد، اثر آن دیگر وجود ندارد.» در این سنگ نبشته یک کلمه دیگر درباره اسرائیل وجود ندارد.

از طرف دیگر ۴۰۰ لوحه خاک رس، کشف شده از ۱۸۸۷ م. در تل‌العمارنه پایتخت ساخته شده به وسیله فرعون آمنوفیس چهارم یا اخناتون (۱۳۵۸—۱۳۷۵ ق.م.)، آرشیو مکاتبات فرعون را با امرای دست‌نشانده فلسطین و سوریه در اختیار ما می‌گذارد. هیچ اثری در این لوحه‌ها از اسرائیل نیست؛ اما اطلاعات جالبی درباره شهر و دولت‌های کنعان و رقابت‌های آنان به دست می‌دهد.^{۲۰} کشفیات تل‌العمارنه، نشان داد قوم حیتی که از ذریه حت بن کنعان هستند، دارای تمدنی بس درخشان بوده‌اند. در تل‌العمارنه، که در ۶۰ مایلی شمال قصبه اسیوط واقع است، خرابه‌های پایتخت اخناتون و الواحی با

کتیبه‌هایی از امنحوتپ سوم و اخناتون کشف شد. در این کشفیات، قصر و معبد خدای آفتاب، آمون، و هزاران لوحه گلی و کتیبه‌هایی که به خط میخی، بابلی و زبان حتی بود، پیدا شد. اینها همچنان که گفته شد نزدیک به ۴۰۰ مراسم و پیام است که فرمانروایان مختلف از سرزمین فلسطین به فراعنه مصر نوشته‌اند. در پاره‌ای از این کتیبه‌ها، از تاخت و تاز قومی به نام عبری یا هیبری (در ۱۴۰۰ ق.م.) سخن رفته است. در آن زمان، کنعانیان و حیتی‌های مقیم فلسطین با اخناتون، فرعون مصر، دوستی و مراوده داشتند و به پاس همین دوستی بارها از او در برابر هجوم عبرانیان کمک خواستند، اما وی به خاطر مشغله فراوانش نتوانست به یاری آنها بشتابد. از جمله فرمانروایان حیتی که بیش از دیگران از هجوم قوم عبری اظهار نگرانی کرده و از فرعون مصر، اخناتون، درخواست یاری نموده، عبدهیپاست که در نامه‌اش به فرعون می‌نویسد:

«قوم هیبری همه ممالک شاه را غارت می‌کنند و این سرزمینها به دست ایشان سقوط می‌نماید، چنانچه نیروهای کمکی فرستاده نشود سقوط اراضی شاه به دست عبری‌ها قطعی به نظر می‌رسد.»

در نامه دیگری شاه کنعان از فرعون مصر درخواست اعزام نیروهایی جهت جلوگیری از تاخت و تاز طایفه «ساگاز»، که وحشیانی بیابانی نام برده شده‌اند و به گواهی بعضی اسناد همان قوم هیبری بوده‌اند، را می‌کند. در نامه دیگری او نوشته است: «دیگر فرستادن نیرو فایده نخواهد داشت.»

بنابراین آنچه قطعی به نظر می‌رسد این است که در این هنگام، یعنی بین سالهای ۱۳۵۰-۱۴۰۰ ق.م، حملات شدید و مداومی از جانب قومی به نام هیبری (عبرانیان) بر سرزمین فلسطین صورت گرفته است. لوحه‌های گلی تل‌العمارنه نشان می‌دهد که نفوذ دولت حیتی در آسیای صغیر، سوریه و فلسطین بسیار درخشان بوده و گاهی تمدن آن از تمدن مصر نیز با شکوهتر بوده است. آنها برای خود خط، معماری و دیگر آثار تمدن را داشتند، همچنین الواح نشان می‌دهند که هجوم عبرانیان بتدریج صورت گرفته است، نه یکباره.

در تودات چندین جا به نام قوم حیتی بر می‌خوریم، در سفر پیدایش، باب ۲۳، آیه ۱۰ می‌خوانیم که حضرت ابراهیم (ع) قطعه زمینی از مردی به نام «عفرون حتی» خریداری کرده است. در باب ۲۶، آیه ۳۴، همان سفر آمده است که «عیسو» فرزند اسحاق دو دختر از حیتی‌ها به زنی گرفت و این کار باعث اندوه مادرش، رفقه (ربه‌کا)،

شد. زمانی که یوشع بن نون، جانشین حضرت موسی (ع)، قوم را به سوی فلسطین برد و به آنجا حمله کرد، حیثی‌ها هنوز وجود داشتند، حیثی‌ها دو بار تمدنی درخشان را ایجاد کردند: یکی در ۱۷۰۰ ق.م. و دیگری از ۱۴۰۰ تا ۱۲۰۰ ق.م.

در ۱۲۸۷ ق.م. جنگ خونینی بین لشگریان رامسس دوم، فرعون مصر، و قوم حیت در گرفت. در آغاز فرعون مغلوب شد؛ اما با تجدید قوا شکست فاحشی به حیثی‌ها وارد ساخت. نخستین قرارداد بین المللی نیز که در دنیا شناخته شده، پیمانی است که بین رامسس دوم، فرعون مصر، و پادشاه حیثی به نام هاتوشی لیش دوم منعقد گردیده است. طبق این پیمان که اساس آن با وصلت رامسس دوم با دختر هاتوشی لیش تحکیم یافته، دو پادشاه متعهد شده‌اند که با یکدیگر در صلح و هماهنگی به سر برند. سایر اقوامی که قبل یا همزمان با حمله عبرانیان در این شهر ساکن بوده‌اند، مانند غرغازی‌ها، حیونی‌ها و فرزی‌ها، آنچنان آثار مضبوط و قابل توجهی از خود بر جای نهاده‌اند و فقط نام آنها در کتب مقدس آمد، شاید بعدها از آنان آثاری به دست آید. اما، یبوسی‌ها که در زمان حمله داود به اورشلیم ساکن آنجا بودند و شهر را اداره می‌کردند، نامشان بر روی شهر اورشلیم بوده است. هوریان نیز قومی دیگر بودند که در شبه جزیره سینا می‌زیستند، البته هوریان از نژاد سامی نبودند و قبلاً در کوهستانهای شمالی بین النهرین زندگی می‌کردند، بعدها در هزاره دوم ق.م. به صحراهای شمال آن کشور و شام مهاجرت کردند و تا فلسطین و سرحد شام پیش رفتند و قبل از هجوم عبرانیان به فلسطین رسیدند. شهر نوزو مرکز هوریان بود که بعدها این شهر به دست آشوری‌ها ویران شد. ۲۱

همان‌طور که ذکر شد، یگانه کتیبه‌ای که بتازگی به دست آمده و نام اسرائیل در آن دیده می‌شود، کتیبه مرنپتاح است. این کتیبه که از سنگ سماق بزرگی ساخته شده و از معبد قبر مرنپتاح به دست آمده، مربوط به سال ۱۲۲۹ ق.م. است که مرنپتاح شرح فتوحات خود را در آن بازگو کرده است. وی می‌گوید:

«وقتی که شاهزادگان سخن از صلح می‌گویند به علامت تسلیم بر زمین افتاده‌اند، از میان نه دیار یکی هم نیست که سر خود را برافرازد. لیبی ویران شده، خاکی آرام گشته، زمین کنعان از هر فساد پاک شده، اشقلون (عسقلان) به اسارت رفته، جزیره تسخیر شده، ینوعان نابود گشته، مردم اسرائیل قلع و قمع شده‌اند و آنها دیگر خلقی ندارند. فلسطین برای مصر بیوه‌ای شده است، همه ممالک متحد شده و آرام گشته‌اند.» ۲۲

همچنین کشفیات باستان‌شناسی به اثبات رساند که مهاجرت فلسطینی‌ها به سرزمین فلسطین پیش از ۱۲۰۰ ق.م. بوده است. در آن تاریخ فلسطینی‌ها قومی شناخته شده بودند. آنان در زمان حمله یوشع به فلسطین بسختی از خود دفاع کردند، به گونه‌ای که کتاب مقدس تورات بارها به آن اشاره کرده است. در کتاب یوشع بن نون، باب ۱۷، آیه ۱۶ به این موضوع اشاره شد که بنی اسرائیل از اینکه عراده‌های آهنین در دست فلسطینی‌ها است، سخت نگران و دچار تشویش هستند، چرا که در زمان داوران بنی اسرائیل، قوم اسرائیل سخت پراکنده و ناتوان و سیادت و برتری فلسطینی‌ها کاملاً روشن و نمایان بود. ۲۳ در باب ۴، آیه ۴-۱ کتاب قضاة (داوران) چنین آمده است: «و بنی اسرائیل پس از مردن ایهود باز اعمال بد را در نظر خداوند نمودند و خداوند ایشان را به دست یا بین، ملت کنعان، که در حاصور سلطنت می نمود فروخت و سردار لشگرش سیسرا بود که او در «حروشت گوئیم» ساکن بود و بنی اسرائیل به خداوند استغاثه کردند، زیرا ۹۰۰ عراده آهنین داشت و مدت ۲۰ سال بنی اسرائیل را با شدت جور نمود.»

معبد داجون (داگون) که در «بیت‌شان» واقع بود، به همراه شهر در هنگام حمله حضرت داود با خاک یکسان شد. علت ویرانی این شهر و شهر «عشتاروت» آن بود که شاول، نخستین پادشاه بنی اسرائیل، در اولین نبرد خود با فلسطینی‌ها به پیروزی دست یافت، اما فلسطینی‌ها در نبردی دیگر با غلبه بر سپاهیان شاول در محل «جلبوع» به سلطنت وی، با خودکشی او و پسرش به علت شکست، پایان دادند. فلسطینی‌ها سر شاول را به علامت پیروزی به معبد داجون فرستادند و اسلحه او را در شهر عشتاروت به معرض نمایش گذاشتند و بدنش را به دیوار معبد میخکوب کردند. در نتیجه حفاریاتی که در بیت‌شان به عمل آمد، یکی از کاملترین سلسله شهرهای باستانی از زیر خاک بیرون آمده است. در توده خاکی که به ارتفاع ۷۹ فوت بر روی هم انباشته شده بود، بیش از ۱۸ طبقه آثار معماری کشف شده که قدمت آنها از ۴ هزار سال پیش از میلاد تا دوره قرون وسطی است. در میان آثاری که یادگار دوره داود است، ویرانه دو معبد یافت شده که به یقین همان پرستشگاه‌های داجون و عشتاروت هستند. همچنین، برطبق قرائن و شواهد، معلوم شده که این آثار در زمان داود و احتمالاً به دست او به آتش کشیده شده و منهدم شده است. ۲۴

از این آثار ناچیز باقی مانده از بنی اسرائیل در تاریخ اقوام دیگر حداقل دو نتیجه گرفته می‌شود: اول اینکه، غیرممکن و محال است به این قوم تحت عنوان «حق

تاریخی»، حقوق اولین اشغال‌کننده یک سرزمین اسناد داده شود، چه هنگامی که قبایل بنی اسرائیل به فلسطین رسیدند در آنجا بومیان کنعانی، حیثی‌ها (در حوالی شهر حبرون)، عمونی‌ها (در ناحیه عمان)، موآبی‌ها (در شرق بحرالمتیت)، و ادومی‌ها را در جنوب شرقی یافتند و همزمان با این قبایل، فلسطینی‌ها نیز از طرف دریای اژه فرا رسیدند و بین منطقه کارمل و صحرا مستقر شدند. بنابراین کسانی را که امروز فلسطینی می‌نامند فقط از اسلاف عربها نیستند، بلکه فلسطینی‌ها از اسلاف بومیان کنعانی که حداقل از ۵ هزار سال پیش در آنجا زندگی می‌کرده‌اند، می‌باشند و نیز از اسلاف پارسیان، یونانیان، رومیان، اعراب، ترکها، حیثی‌ها و مصریان هستند. ۲۵ لازم به یادآوری است که گروهی مطلبی را به دروغ ساخته و آن را مشهور کرده‌اند که فلسطینی‌ها همان مهاجمانی هستند که در خلال هجوم مسلمانان در قرن هفتم میلادی به فلسطین آمدند. این مطلب نیز از نظر تاریخی صحیح نیست؛ زیرا فلسطینی‌ها اولین و اصیلترین ساکنان فلسطین هستند. فتح کشور به وسیله مسلمانان، در سال ۶۳۷ م.، آغاز حکومت عربها بر فلسطین نبود؛ عربها قومی هستند که قبل از اسلام نیز بوده‌اند، آنها قبل از ظهور اسلام در فلسطین و سایر نقاط خاورمیانه زندگی می‌کرده‌اند. در واقع، تعداد کشورگشایان مسلمان در قرن هفتم میلادی بسیار کم بوده‌است و آنها نیز با مردمان بومی فلسطین مخلوط و در ایشان جذب شده بودند. پروفیسور ماکسیم رودنسون در این مورد می‌گوید:

«مردمی بیگانه آمده بودند و خود را بر مردم بومی تحمیل کرده بودند. عربهای فلسطین، به تمام مفاهیم رایج کلمه بومی، بومیان فلسطین هستند. جهل، که گاهی تبلیغات ریاکارانه‌ای از آن پشتیبانی می‌کند، در مورد این موضوع سوءتفاهماتی به وجود آورده است که متأسفانه مورد قبول اکثر مردم است. گفته شده است که چون عربها در قرن هفتم فلسطین را تسخیر نظامی کردند، آنها نیز مثل رومیان، جنگجویان صلیبی و ترکان اشغالگر هستند. در این صورت چرا باید عربها را بیش از دیگران و مخصوصاً بیش از یهودیان، بومیان منطقه به‌شمار آورد؟ چرا که یهودیان نیز در دوران باستان، بومیان این منطقه بودند یا لاقلاً مدتی درازتر از دیگران اشغالگر منطقه بوده‌اند. این درست است که گروه کوچکی از عربهای عربستان در قرن هفتم فلسطین را تسخیر نظامی کردند، ولی مردم فلسطین بزودی تحت تسلط اعراب، عرب شدند؛ همان‌طور که قبلاً عبرانی، آرامی و تا حدودی حتی یونانی شده بودند. اینها طوری عرب شدند که هرگز مثلاً رومی یا عثمانی نشده بودند؛ زیرا با بومیان به‌طور ریشه‌داری درهم آمیختند. احتمالاً خواهد بود اگر انگلیسی‌های امروز را تسخیرکنندگان و اشغالگران بنامیم، تنها به دلیل اینکه انگلستان به دست قبایل انگل

و ساکسون و جوت در قرن پنجم و ششم از دست قبایل «کلت» در آورده شد. مردم، انگلیسی شدند و کسی ادعا نمی‌کند که مردمانی چون ایرلندی‌ها، ولزی‌ها و برتونها که کمابیش زبانهای کلتی را حفظ کرده‌اند، باید بومیان واقعی کنت و سافولک به‌شمار آیند و از انگلیسی‌هایی که اکنون در این مناطق زندگی می‌کنند حق بیشتری نسبت به این مناطق داشته‌باشند. مردم بومی، استقرار اشخاصی را که باید خارجی نامید، نپذیرفتند. علاوه‌براین، خارجی‌ها که از نام مؤسساتی که داشتند شناخته می‌شدند خود را استعمارگر معرفی کردند. باز، در این مورد نیز مردم جهان عربها را محکوم شناخته‌اند و ما فعلاً بدون آنکه بکوشیم به رفتارهای مختلفی که ممکن است در پیش گرفته شود، ارزش اخلاقی نسبت دهیم، باید این نکته را روشن کنیم که عکس‌العمل عربها کاملاً منطقی بوده‌است. در این هیچ تردیدی نیست که در دورانهای گذشته مردمان بیگانه موفق شده‌اند که خود را به یک منطقه تحمیل کنند و دیر یا زود عرف و قانون بر عمل آنان صحه گذاشته‌است. معمولاً چنین کاری در مراحل اولیه، از طریق اعمال زور صورت گرفته‌است.»^{۲۶}

در اینجا ما کسیم رودنسون سؤال دیگری را مطرح می‌کند که خود به نحوی شایسته‌پاسخ آن را می‌دهد. وی می‌گوید:

«هنگامی که استعمار یهود شروع شد، فلسطینی‌ها تحت تسلط امپراتوری عثمانی که ترکان بر آن حکومت می‌کردند، بودند. پس چرا اکنون نباید سلطه جدید صهیونیسم را که ممکن است مانند سابق به دنبال خود جذب و تحلیل اهالی منطقه را داشته باشد، قبول نمایند؟ وقوع چنین حادثه‌ای قرن‌ها و حتی چند دهه قبل از ورود یهودیان غیر ممکن نبود، ولی صهیونیستها با بداقبالی روبه‌رو شدند؛ زیرا اکنون وجدان دنیا رشد کرده‌است و دیگر حاضر نیست حق تصرف و تسخیر خارجی را بپذیرد یا حداقل اینکه آن را به زحمت می‌پذیرد. جذب و تحلیل فرهنگی بین مردم امکان‌پذیر است، ولی اکنون هر ملتی بشدت به هویت ملی خود می‌چسبد. این حقیقتی است که کسی قدرت ندارد علیه آن اقدامی کند. صهیونیسم به‌عنوان یک نیروی زنده در دوران ناسیونالیسم پیدا شد و خود جلوه‌ای از این ناسیونالیسم بود. سپس صهیونیسم در دوران فرو ریختن بنای استعمار به حیات خود ادامه داد. مردم جهان دیگر حاضر نیستند تسخیر و تصرف را قبول کنند و می‌جنگند تا هویت خود را حفظ کنند و استقلال خود را یا نگاه دارند و یا اگر از دست رفته است، آن را باز ستانند. عربهای فلسطینی پس از رهایی از یوغ حکومت ترکان، نه تسلط انگلیسی‌ها را می‌خواستند و نه تصرف صهیونیستها را، گرچه آنها با نمک‌شناسی بسیار عناصر فرهنگی را که انگلیسی‌ها و اسرائیلی‌ها با خود آورده بودند می‌پذیرفتند، و با مقادیر کم و بتدریج در مدتی طولانی آنها را جذب

می‌کردند، ولی هرگز نمی‌خواستند انگلیسی و یا اسرائیلی بشوند. آنها می‌خواستند هویت عربی خود را حفظ کنند و به همین دلیل مایل بودند که تحت حکومت یک دولت عربی زندگی کنند. با در نظر گرفتن تقسیم آسیای صغیر عربی در ۱۹۲۰، آنها در چارچوب جوامع ملی عربی مختلف می‌خواستند تشکیل یک جامعه ملی فلسطین را بدهند و همان‌طور که آن جوامع عربی براساس بعضی از نظریه‌های عمومی جاری حق داشتند که از یک وحدت نسبی برخوردار شوند، اینها نیز حق داشتند. در نتیجه آنها امیدوار بودند که در فلسطین یک دولت عربی ببینند. علاوه بر این، وجدان مردم جهان اکنون از مردمی که به خاطر دفاع از هویت خود می‌جنگند، دفاع می‌کند. از نظر فلسطینی‌ها، این بی‌عدالتی بزرگی بود که دنیا در مورد آنها استثنایی قائل شود، تنها به دلیل اینکه استعمارگران آنها یهودی هستند. مردم سراسر جهان فریاد می‌زدند: «مرگ بر استعمار!» و فلسطینی‌ها اخیراً دیده بودند که عده‌ای از فرانسوی‌ها این فکر را که «جز استعمار فرانسوی مرگ بر هر نوع استعمار دیگر!» «و عده‌ای از انگلیسی‌ها این فکر را که جز استعمار انگلیسی مرگ بر هر نوع استعمار دیگر» قبول ندارند و مرگ استعمار را در همه جای دنیا می‌خواهند. تنها چیزی که فلسطینی‌ها می‌خواستند این بود که «استعمار یهود» نیز ریشه‌کن شود و دیگر چنین استثنای استعماری وجود نداشته باشد. به هر حال، بومیان فلسطین خارجی‌ها را قبول نکرده بودند. یک مسئله دیگر هم هست که باید روشن شود: دنیای عرب بکرات استقرار خارجی را در خاک خود پذیرفته است، نمونه‌اش وضع ارامنه است که از تعقیب و شکنجه ترکها در سال ۱۹۲۰ فرار کردند و در کشورهای عربی مستقر شدند، عده‌ای نیز حتی قبل از این تاریخ وارد مناطق عربی شده و عموماً در خاک کشورهای عربی پذیرفته شده بودند. با وجود این، اکثر پناهندگان، بویژه آنهایی که در سال ۱۹۲۰ وارد مناطق عربی شده بودند، خواهان حفظ هویت و زبان و فرهنگ و عادات خاص خود به عنوان یک ملت بودند. اگر این مهاجران در مقابل جذب و تحلیل نسبی از خود مقاومتی به خرج دهند، شکی نیست که در آینده جدالی به وجود خواهد آمد! با وجود این تاکنون، عربها نسبت به ارامنه خصومتی نشان نداده‌اند و از قرائن معلوم است که این عدم خصومت به دلیل آن است که ارامنه قصد نداشتند که در مناطق عرب‌نشین، دولتی ارمنی به وجود بیاورند، اگر آنان هنوز ادعایی شبیه ادعاهای صهیونیستها داشته باشند در مورد منطقه‌ای است که در حال حاضر متعلق به ترکهاست. در مورد استقرار یهودیان نیز مخالفتی از سوی اعراب مشاهده نشده بود تا اینکه مهاجرت جنبه صهیونیستی به خود گرفت. مخالفت عربها، لحظه‌ای ظاهر شد که قصد صهیونیستها نسبت به تأسیس یک دولت به نام اسرائیل با جدا کردن بخشی از خاک فلسطین از جهان عرب، علنی گردید و این مخالفت هنگامی اوج گرفت که طرح صهیونیستها روشنتر شد و موقعی آشتی‌ناپذیر شد که صهیونیستها به موفقیت

نزدیکتر شدند. به همین دلیل اعراب با آنها به عنوان خارجی مخالفت نکردند، بلکه آنها با اشغال سرزمین خود به وسیله خارجی‌ها مخالفت می‌نمودند. حال اگر ما چنین پدیده‌ای را استعمار بنامیم یا نه، خود مسئله‌ای دیگر است. به همین دلیل، جدال در اصل، مبارزه مردم بومی یک سرزمین با اشغال قسمتی از خاک خود به وسیله خارجی‌هاست. البته این جدال جنبه‌های دیگری نیز دارد که می‌توان درباره‌شان بحث کرد، ولی هیچ کدام از اینها ربطی به تعریف اساسی جدال ندارد.^{۲۷}

بدین ترتیب، ملاحظه می‌کنیم که فلسطینی‌های امروز فرزندان همان فلسطینی‌ها و کنعانیان و سایر قبایل اولیه‌ای هستند که در این کشور ساکن شده‌اند. آنها از آغاز تاریخ در این سرزمین زندگی کرده‌اند و استقرار آنها در این سرزمین حداقل به ۴ هزار سال قبل می‌رسد. بنابراین اولین اشغال‌کنندگان، همین فلسطینی‌ها (تمام اقوام ساکن فلسطین) هستند که از سحرگاه تاریخ در آنجا ساکن بوده‌اند.

آری، رودنسون علل اساسی جدال بین عربها و اسرائیل را اخراج مردم بومی فلسطین به وسیله صهیونیستهای بیگانه می‌داند، همچنان که می‌گوید:

«ریشه جدال در این نکته نهفته است که مردمی جدید، در منطقه‌ای سکنی گزیده‌اند که پیش از آنها مردمی بومی در آنجا سکونت داشتند و حاضر نبودند استقرار مردمی دیگر را در منطقه خود قبول کنند. این نکته غیرقابل انکار و سخت روشن است. استقرار این قوم جدید ممکن است تماماً یا تا حدودی قابل توجیه باشد، ولی نمی‌توان منکر آن شد، همان‌طور که می‌توان خودداری مردم بومی از پذیرفتن این قوم جدید را موجه یا غیر موجه دانست. به‌راستی که این قوم، قومی جدید بود و با قوم ساکن در منطقه سخت فرق داشت.»^{۲۸}

این نویسنده محقق باز در جایی دیگر می‌نویسد:

«مسئله حق تاریخی یهودیان بر سرزمین فلسطین را من فقط به عنوان یادآوری ذکر می‌کنم و ننگ فریفته شدن به چنین دلیلی را به خوانندگانم نسبت نمی‌دهم. آخرین دولت واقعاً مستقل یهود در فلسطین، در سال ۶۳ ق.م. از بین رفت، یعنی وقتی پمپه اورشلیم را گرفت. آخرین دست و پا زدنهای یهودیان در فلسطین، مربوط می‌شود به قیام «برکوخبا» در سال ۱۳۵ م. (که ما قبلاً آن را از منبعی دیگر سال ۱۳۲ م. ذکر نمودیم). اهالی یهودی فلسطین زیر تسلط روم، بر اثر تبعیدهای مکرر و بردگی و به دنبال دو قیام بزرگ تحلیل رفتند، ولی عامل عمده در این امر، بویژه مهاجرت بود که قرن‌ها قبل از بین رفتن استقلالشان گسترش قابل ملاحظه‌ای گرفته بود. سپس گرویدن یهودیان به بت پرستی، بعد به مسیحیت و سرانجام به اسلام... از این نقطه نظر (یعنی

ادعای حاکمیت و مالکیت یهود بر فلسطین به خاطر حکومت موقت دوران قدیم آنان بر آن سرزمین) پس اعراب هم می‌توانند نسبت به اسپانیا ادعاهایی داشته باشند، زیرا اعراب مسلمان نیز نزدیک به ۸ قرن بر اسپانیا حکومت کردند. همچنین دلیلی هم که اغلب صهیونیستها پیش می‌کشند و عبارت است از خواست همیشگی یهودیان به بازگشت به ارض موعود (صهیون تاریخی)، به همین اندازه سست است. معنای این حرف آن است که ما مسائل درونی یک نفر را برای نفر دیگر به صورت قانون در آوریم. در این دلایل، هر اندازه هم که برای پاره‌ای در فکرهای مذهبی یا آغشته به مرام ناسیونالیستی گیرا باشد، هیچ چیز وجود ندارد که بتواند استقرار یک عنصر خارجی را به زبان اهالی بومی (به معنای متداول این کلمات) مبدل به مسئله ساده بازگشت به کشور زادگاه کند.»^{۲۹}

نتیجه دومی که از تاریخ سرزمین فلسطین به دست می‌آید، این است: اولاً، هنگامی که عبرانیان (آپیروها) در سیزدهمین قرن قبل از میلاد از مصر رسیدند و در فلسطین چه از طریق نفوذ و تداخل در بین اقوام دیگر و چه از طریق فتوحات مستقر شدند، در واقع و در مجموع یکی از اشغالگران بوده‌اند، مانند سایر مهاجمان اشغالگر از قبیل بابلی‌ها، حیتی‌ها، مصریان، ایرانیان، یونانیان، رومیان، عربها، ترکها و انگلیسی‌ها. پس اگر اشغال سرزمین فلسطین نوعی حق تاریخی (به اصطلاح حق آب‌وگل) برای رژیم اشغالگر قدس به حساب می‌آید، این حق تاریخی نه تنها برای اسرائیل، بلکه باید مدعای یکایک اشغالگران فوق‌الذکر باشد. ثانیاً، با توجه به تاریخ فلسطین، ادعای یهود نسبت به حق تاریخی بر فلسطین نه از نظر حقوقی و نه از نظر واقعیت، پایه و اساسی ندارد، چرا که ما در اینجا مسئله را هم از نظر حقوقی و هم از نظر واقعیت بررسی می‌کنیم:

الف) از نظر حقوقی

راههای تحصیل سرزمین در حقوق بین‌الملل بخوبی تعریف شده‌اند و ادعای مالکیت تاریخی جزء یکی از آنها نیست. اصطلاح «حق تاریخی» یا «مالکیت تاریخی» در حقوق بین‌الملل در مورد مالکیت تاریخی نسبت به سرزمینهای مجاور دریا که با زور تصاحب شده‌اند، به کار رفته است. این چنین حالتی نسبت به خلیجهای تاریخی یا آبهای تاریخی نیز صادق است. بنابراین، سرزمینی را به زور از چنگ مردم دیگر در آوردن، تنها به دلیل اینکه در یک زمان بسیار دور تاریخی در اشغال ادعاکنندگان

بوده است، هیچگونه ارتباطی با مالکیت تاریخی ندارد و حقوق بین الملل هیچگاه از مفهومی که به جای تحکیم صلح و ثبات و نظم، موجد موقعیتهای خطرناک و انفجارآمیز باشد، پشتیبانی نمی‌کند. اگر بنا باشد که چرخ زمان به عقب باز گردد و موقعیت سرزمینهای فعلی به وضع ۱۰، ۲۰ یا ۳۰ قرن قبل تبدیل شود، مصیبتها و جنگها و گرفتاری‌های بزرگی در جهان روی خواهد داد. کاملاً واضح است که ارتباط تاریخی ملتی با سرزمینی، هیچگونه حق مالکیت و ادعایی را برای آن ملت تثبیت نمی‌کند تا چه رسد به اینکه نام اصلی سرزمین را تغییر داده، مردمان بومی آن را از تمام مواهب زندگی محروم کنند. فلسطینی‌ها از روزگار باستان سکنه اصلی و دائمی این سرزمین بوده‌اند. آنها در برابر اشغال زودگذر اسرائیلی‌ها در عهد عتیق و در برابر سایر تهاجمات باقی‌ماندند و اسرائیلی‌ها بر خلاف آنچه که اکنون ادعا می‌کنند، هیچگونه حق مالکیت و حاکمیتی بر فلسطین ندارند. کمیسیون «کینگ کرین» که در ۱۹۱۹ به پیشنهاد ویلسون تشکیل شده بود، وضعیت حقوقی ادعای یهود را این چنین خلاصه می‌کند:

«ادعای اولیه نمایندگان صهیونی رامبنی بر داشتن حق بر فلسطین به خاطر اینکه در ۳ هزار سال قبل این کشور در تصرف آنها بوده است، بسختی می‌توان جدی گرفت.»^{۳۰}

(ب) از نظر واقعیت

ادعای یهود نسبت به مالکیت تاریخی فلسطین از نظر واقعیت امر نیز به دو دلیل اعتبار ندارد:

۱. فلسطین وطن تاریخی ملت یهود نیست. در ۱۹۲۰ هنگامی که حکم قیمومت بریتانیا بر فلسطین در مجلس اعیان این کشور مورد بحث قرار گرفته بود، لرد سیدنهام چنین اعلام کرد:

«من کاملاً با خواست یهودیان برای یافتن یک وطن ملی موافقم، ولی این را می‌گویم که اگر این خواست مستلزم اعمال بی‌عدالتی بزرگی نسبت به مردمی دیگر شود، باید از این خواست صرف‌نظر کرد. فلسطین وطن اصلی یهودیان نیست؛ یهودیان این سرزمین را پس از یک کشتار بیرحمانه به دست آوردند و هرگز همه آن را که اکنون آشکارا درخواست می‌کنند، متصرف نشدند.»^{۳۱}

اعتبار این ادعا مانند این است که اعقاب رومیان قدیم مالکیت کشور انگلستان را ادعا کنند، زیرا رومیان نیز به همان مدتی که یهودیان فلسطین را در اشغال داشتند، بر انگلستان حکومت کردند. (۴۱ تا ۴۱۰ م.) در این کشور به مراتب آثار مفیدتر و

ارزشمندتری از آنچه اسرائیلی‌ها در فلسطین بر جای گذاردند، باقی نهادند. پس اگر قرار شود که ادعای فتح چندین هزار سال قبل را مبنای کار قرار دهیم، تمام جهان باید واژگون شود. تنها ادعای واقعی نسبت به فلسطین از آن ساکنان فعلی آن است که بعضی از آنها همان فرزندان مردمی هستند که قبل از حمله یهود در آنجا زندگی می‌کردند و بقیه، فرزندان اسرائیلی‌هایی هستند که مسلمان شدند.^{۳۲}

۲. یهودیان قرن بیستم، غالباً اعقاب آنهایی هستند که بعدها به دین یهود درآمدند و پیوند نژادی با اسرائیلی‌ها یا عبرانیانی که در فلسطین در زمان مسیح و یا قبل از وی زندگی می‌کردند، ندارند. اسرائیلی‌های امروز اعقاب قوم بنی اسرائیل نیستند. تاریخ نویسان یهودی نیز خود بدین حقیقت معترفند که کافی است در اینجا فقط به ذکر و نمونه از بیانات ایشان پردازیم.

الف) عقیده ژوزف رینخ: وی که سیاستمداری فرانسوی و یهودی الاصل است، می‌گوید که یهودیان امروز به نژادی وابسته نیستند و فقط تعداد خیلی کمی از آنها با فلسطین پیوند دارند. وی معتقد است یهودیانی که اصالتاً به فلسطین وابستگی دارند، اقلیت ناچیزی را تشکیل می‌دهند. یهودیان همانند مسیحیان و مسلمانان با شوق فراوان دین خود را تبلیغ می‌کردند؛ قبل از عصر مسیحیت، یهودیان، گروه کثیری از اقوام دیگر مانند سامی‌ها (عربها)، یونانیان، مصریان و رومیان را به دین توحیدی موسی در آورده بودند. از آن پس دین یهود در آسیا، سراسر شمال آفریقا، ایتالیا، اسپانیا و سرزمین گل رواج یافت. بدون شک همان طور که در کتاب گرگوار دوتور قید شده است، رومیان و گلهای تازه یهودی شده، جوامع یهودی اصیل را تحت الشعاع قرار دادند. تعداد زیادی از این نو یهودیان از شبه جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال) بودند که به وسیله فردیناند کاتولیک از اسپانیا اخراج و در سراسر ایتالیا، فرانسه و شرق از میر پراکنده شدند. اکثریت بزرگ یهودیان روسی، لهستانی و گلهای از نسل قبیله خزر و قوم تاتار در جنوب روسیه اند که همه به یکباره در زمان شارلمانی به دین یهود گرویدند. بنابراین صحبت از نژاد یهود یا ناشی از جاهل است و یا غرض ورزی. نژاد سامی یا عرب وجود داشته، ولی هرگز نژادی به نام یهود وجود نداشته است.^{۳۳}

ب) عقیده آدتور کوئستلر: وی نیز که خود یک یهودی است می‌گوید:

«تقریباً نه دهم یهودیان اروپا و آمریکا از تبار خزرهای ترک می‌باشند و ربطی به اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل و قوم موسی و فلسطین ندارند و تصادفاً همین دسته از یهودیان اند که با زمینه سازی‌های تبلیغات صهیونیستی، بویژه پس از جنگ دوم

جهانی، از اروپا به فلسطین رفته و اسرائیل را به وجود آورده‌اند. اینک تاریخ به صراحت و روشنی بر بطلان دعوی موهوم صهیونیستها که خود را فرزندان یعقوب (اسرائیل) و قوم برگزیده خدا قلمداد می‌کنند، گواهی می‌دهد و بدین گونه مبنای حقوقی و اخلاقی ادعای یهودیان بر ارض موعود و فلسفه وجودی کشوری به نام اسرائیل که با توسل به زور و قلدری و تعدی و خیره‌سری خود را بر منطقه تحمیل کرده است، یکسره از میان می‌رود.»^{۳۴}

موضوعی که در اینجا کمی به توضیح نیاز دارد این است که به‌طور کلی یهودیان ۴ گروه هستند که دو گروه آنها به نامهای اشکنازی و سفارادی بسیار مهم می‌باشند. یهودیان اشکنازی یا غیر سامی ۸۲ درصد کل یهود را تشکیل می‌دهند و عنوانی است که از قرن نهم میلادی به بعد در مورد یهودیان آلمان به کار رفته، ولی بعدها به کلیه یهودیان اروپایی اطلاق شده است. عنوان سفارادی که یهودیان شرقی و مدیترانه‌ای هستند، در مقابل اشکنازی به کار می‌رود. گروه سوم، یهودیان مصر و عراق هستند که آنها را قرائیت می‌گویند و گروه چهارم یهودیان بیت المقدس اند که به حصیدیم شهرت دارند. در ضمن، باید توجه داشت که معروف است اسرائیل حتی در باره یهودیان خود نیز مرتکب تبعیض می‌شود. یهودیان سفارادی و قرائیت پیوسته قربانی تبعیض هستند. یهودیان، گروههای فرعی دیگری مانند یهودیان زردپوست و یهودیان سیاهپوست مالابار (هند) و یهودیان کوشین (هند) و فالاشه‌های حبشه را نیز دارند.

در اولین قرن میلادی، گروههایی از ریشه مغولها و ترکان نواحی شمال و دریای خزر و فنلاندی‌ها که محل سکونت آنان سرزمین کنونی فنلاند است، به شرق اروپا مهاجرت کرده و در آنجا سکونت نمودند. این سه قوم که همه بت پرست بودند، بتدریج با یکدیگر مخلوط شدند و همین سه گروه بعدها به مذهب یهود گرویدند و دولتی به نام دولت خزر تشکیل دادند و شهر استراخان را که حدوداً بین مرزهای چکسلواکی و مجارستان و در شمال غرب بوداپست فعلی قرار داشت به پایتختی برگزیدند. این حکومت که مدت ۵ قرن ادامه داشت در قرن نهم میلادی به اوج قدرت خود رسید. آنها سپس توانستند از قسمت شمال چکسلواکی عبور کرده و بعد از جنگهای طولانی در سال ۹۶۵ م. بر این مملکت استیلا یابند. این سه قوم بعدها شکست خورده و به کشورهای دیگر اروپای شرقی مهاجرت نموده و گوشه‌گیری اختیار کردند و بتدریج در قلب تاریخ مدفون شدند.

پس ادعای یهودیان مبنی بر اینکه آنها از سلاله و نسل حضرت ابراهیم و

یعقوب (ع) هستند به کلی بی اساس است؛ چرا که با توجه به مطالب مذکور در می یابیم که نسل یهود فعلی نه تنها از ذریه ابراهیم و یعقوب پیامبر نیست، بلکه از طوایف مغول، ترک و فنلاندی است.^{۳۵} به همین دلیل آنها نمی توانند در سرزمین کنعان سکونت کنند و هیچ نوع حقی نسبت به آن سرزمین ندارند؛ زیرا سرزمینی که ایشان ادعای میراث آن را دارند متعلق به آنها نیست. بنابراین، این نسل یا قوم چگونه می توانند یهودی باشند؟ لازم به توضیح است که مسلمانان و مسیحیان کسی را که فقط از پدر یا مادر یهودی متولد شود یهودی می دانند، اما صهیونیستها این عقیده را قبول ندارند، زیرا قانون اساسی دولت اسرائیل می گوید کسی که پدر و مادرش یهودی نباشد، یهودی نیست. چندی قبل یکی از خاخامهای بزرگ حیفا به یهودی بودن یکی از اعقاب بن گوریون، نخست وزیر اسبق اسرائیل، اعتراض شدید کرد، چون آن شخص از طرف پدر از خانواده بن گوریون و یک افسر چترباز بود، در حالی که مادرش یک مسیحی بود. این فرد می خواست با یک یهودی ازدواج کند، خاخام مزبور اظهار داشت: «یهودی بودن این شخص غیرقابل اثبات است.» و بدین وسیله او را از یهودی بودن بری دانست.^{۳۶}

حال با توجه به این اعتقاد یهودیان، آیا سه قبیله بالا که تمام آنها در گذشته بت پرستی می کردند و نه از جانب پدر و نه از طرف مادر یهودی بودند، چگونه می توانستند یهودی باشند؟ به گواهی تاریخ، همه می دانیم که حضرت ابراهیم (ع) هیچ وقت نمی توانسته ترک یا مغول و یا فنلاندی باشد، بلکه او از منطقه اور در جنوب عراق بوده است.^{۳۷}

آری، با توجه به مطالب فوق مشخص می شود که خواست معنوی یهود برای بازگشت به فلسطین و عقیده مذهبی آنها نسبت به سرزمینهای مقدس دستاویزی برای استثمار و بهره کشی سیاسی مکتب صهیونیسم شده، به طوری که این کار بر خلاف میل و در بعضی حالات به رغم مخالفت صریح و جدی قاطبه یهودیان متدین صورت گرفته است؛ ولی به هر حال نه خواست معنوی و نه ایمان و عقیده مذهبی هیچ یک نمی تواند حقی را ثابت کند و یا مجوزی برای غصب سرزمین مردم دیگر شود. لرد سیدنهام این مسئله را چنین بازگو می کند:

«ممکن است ما با آرزوهای معنوی پیروان مذهبی الهی برای بازگشت به منطقه کوچکی که در آن، زمانی برای مدتی محدود حکومت کرده اند کاملاً موافق باشیم. ولی قبول هرگونه حقی نسبت به سرزمین مقدس برای یهودیان قرن ۱۹ و ۲۰ که اکثراً از اعقاب یهودیانی که در اورشلیم بوده اند نیستند، جداً غیر ممکن است.»^{۳۸}

کلنل بن سل نیز نسبت به معرفی مسئله یهود در کنفرانس صلح پاریس، در دفتر خاطرات خود می‌نویسد:

«اگر مقاصد یهودیان افراطی انجام شود، مشکلاتی به وجود خواهد آمد که بسیاری از مردم دانا و مطلع یهود آن را تصدیق می‌کنند. این مطلب مسلم است که ساکنین کنونی فلسطین برای قرن‌ها در این سرزمین مستقر بوده‌اند. در حقیقت، بعضی از جوامع سوری ادعا می‌کنند که از اعقاب حیثی‌هایی هستند که در آغاز تاریخ در این سرزمین زندگی می‌کردند. ممکن است این مطلب صحیح باشد، ولی همه آن کسانی که این مسئله را از نظر واقعی بررسی می‌کنند و تحت تأثیر تبلیغات نیستند، تصدیق خواهند کرد که این مردم ۲ هزار سال است که در این کشور سکونت دارند و اشغال فلسطین به وسیله یهود در زمانهای خیلی قدیم، حق را برای ایشان اثبات نمی‌کند. بعلاوه، مدت اقامت آنها در آنجا و قبل از آوارگیشان از آن سرزمین کوتاه بود. بنابراین باید پرسید که چرا باید ساکنین اصلی آواره شوند تا برای تازه واردین جایی باز شود؟»^{۳۹}

به طور کلی، از تجزیه و تحلیل و بررسی مسائل مربوط به ادعای حق تاریخی یهود بر فلسطین، نتایج زیر به دست می‌آید:

الف) قبایل عبری در حقیقت مانند بسیاری از قبایل دیگر برای توطّن به فلسطین مهاجرت کردند، ولی آن مهاجرت با تصمیم ارادی و با ثمره مدنیت مقرون نبود و فرمانروایی یهود در آن دیار که ۳ هزار سال پیش اتفاق افتاده بود، مدت بسیار کوتاهی دوام داشت.

ب) فلسطین پیش از ورود عبرانیان، پیوسته مسکن کنعانیان سامی نژاد، یعنی عرب، بود. چه، مسلم است که ریشه نژاد سامی از نظر جغرافیایی، ریشه عربی است. فلسطین، در دوره امپراتوری روم و بیزانس نصرانی شد، بی‌آنکه این واقعه در هیچ امری از امور آن تأثیری داشته و یا امری را دگرگون کرده باشد. لاجرم، خصوصیت عربی بودن آن سرزمین نیز تغییری نکرد. به هر حال، پس از سقوط بیزانس و فتوحات قرن هفتم عرب^{۴۰}، به طور طبیعی عربی بودن سرزمین فلسطین که در آنجا مسلمانان و مسیحیان و یهودیان، آزاد و آرام می‌زیستند، محفوظ ماند.

پ) یهودیان همچنان که فرمانروایی عرب را گردن نهادند، حکومت عثمانی را نیز پذیرفتند و حکومت عثمانی کلیه تعهداتی را که از خلافت عثمانی ناشی می‌شد، بر عهده گرفت. یهودیان، تحت فرمانروایی عرب و عثمانی، از حمایتی برخوردار بودند که نه امپراتوری بیزانس آن اندازه پشتیبانی را درباره آنان روا داشته بود و نه سایر کشورهای

اروپایی.

پس مسلم است که از ۲ هزار سال قبل، کلیه پیوندهای قضایی و سیاسی یهودیان از فلسطین گسیخته بوده است. حقوق تاریخی، وابسته به اعمال و اجرای واقعی تسلط و فرمانروایی است و با توجه به شرایطی که گفته شد یهودیان نمی‌توانند به نحو قانونی و معتبر به حقوق تاریخی متوسل شدند، وگرنه عربها نیز می‌توانند به استناد اینکه قبلاً نزدیک به ۸ قرن بر اسپانیا حکومت کرده بودند، تصرف آن اقلیم را ادعا کنند، یا ایرانیان هم می‌توانند به دلیل اینکه در زمانهای گذشته مدائن (اکنون در عراق قرار دارد) پایتخت ساسانیان بوده و آنان در آن هنگام بر عراق حکومت و سلطه داشته‌اند، ادعای مالکیت عراق را نمایند، و یا همچنان که در گذشته ذکر شد، رومیان نیز می‌توانند به استناد اینکه از سال ۴۱ تا ۴۱۰ م. بر جزیره بریتانیا بوده‌اند، ادعای تصرف تاریخی انگلستان را کنند، اما این‌گونه دعاوی در قواعد حقوق بین‌الملل عمومی هیچ‌گونه اعتبار و ارزش و پایگاهی ندارد.

۱. در این راستاست که امام خمینی می‌فرمایند: «اسرائیل باید از بین برود».
۲. مسئله فلسطین: گزارش کنفرانس حقوق دانان عرب در الجزایر، ترجمه اسدالله مبشری، (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۰)، ص ۲۸-۲۷.
۳. عبدالوهاب کیالی، تاریخ نوین فلسطین، ترجمه محمدجواهر کلام، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۱۸-۱۷.
۴. مسئله فلسطین، ص ۲۸.
۵. حبیب‌الله شاملویی، جنگ قدرته‌ها (تهران: بنیاد، ۱۳۶۲)، ص ۱۰۶-۱۰۴.
۶. کیالی، همان کتاب، ص ۲۲.
۷. جهت اطلاع بیشتر از جزئیات تاریخ فلسطین از ابتدا تا ۱۹۴۸ رجوع کنید به: اکرم‌زعیتر، سرگذشت فلسطین، ترجمه علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی؛ یوسف فضایی، میر تحولی دینهای یهود و مسیح؛ محمد حسن وزیر کرمانی، اسرائیل و فاشیسم جدید؛ کیالی، همان کتاب؛ سیدجعفر حمیدی، تاریخ اورشلیم؛ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶).
۸. تداوم تاریخی یعنی وجود رابطه‌ای تاریخی بین اسرائیل توراتی و دولت کنونی اسرائیل.
۹. گالینا نیکیتینا، دولت اسرائیل، ترجمه ابرج مهدویان، (تهران: پویا، ۱۳۵۲)، ص ۹.
۱۰. همان کتاب، ص ۸.
۱۱. همان کتاب، ص ۱۳.
۱۲. همان کتاب، ص ۱۰.
۱۳. سازمان صهیونیسم جهانی در اوت ۱۸۹۷، بر اثر فعالیتهای هرتزل و انتشار کتاب حکومت یهود او در ۱۸۹۶، طی کنفرانس بال در سوئیس تشکیل شد و هدف خود را «ایجاد یک کانون یهودی برای قوم یهود و ضمانت شده از طریق آرای عمومی» اعلام کرد. پروتکل‌های سران یهود نیز که بالغ بر ۲۴ پروتکل است در همین کنفرانس به تصویب رسید.

۱۴. هنری کتان، فلسطین و حقوق بین المللی، ترجمهٔ فلامرضا فدایی عراق، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴)، ص ۱۹-۱۸.
۱۵. موشه منوهین، منتقدان یهودی صهیونیسم، ترجمهٔ وازریک دسهاکیان، (تهران: سروش، ۱۳۵۹)، ص ۳۷.
۱۶. سایر محققان نیز در تحقیقات تاریخی خود به همین نتیجه رسیده‌اند، چنانکه گالینا نیکیتینا در کتاب خود به نام دولت اسرائیل می‌نویسد: «قبایل عبری یهود و اسرائیل سیزده قرن قبل از میلاد، در همین سرزمین فلسطین که آن زمان کنعان نامیده می‌شد و تحت استیلای فراعنهٔ مصر بود، ظاهر شدند. متأسفانه هنوز هیچ سندی تاریخی بارهٔ چگونگی زیست این قبایل، قبل از ظهور آنان در فلسطین، به دست نیامده است. گمان می‌رود که بین سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۳۰۰ ق.م. این قبایل به صورت ایلاتی خانه بدوش در سرزمینهای مجاور فلسطین، بویژه در بخش جنوبی آن، و نیز ماورای اردن می‌زیسته‌اند».
۱۷. کتان، همان کتاب، ص ۱۳، ۱۶.
۱۸. هیکسوس‌ها یا سامیان نخستین، مهاجمانی آسیایی بودند که از سمت شرق به مصر حمله بردند و از ۱۷۸۵ تا ۱۵۸۰ ق.م. آن منطقه را در تصرف خود داشتند. این سلسله از پادشاهان قدیم مصر سلسله‌های پانزدهم و شانزدهم را تشکیل داده و به «پادشاهان شبان» معروف بودند.
۱۹. برخی معتقدند که «عبری» کلمه‌ای که از ریشهٔ آرامی (عبره) گرفته شده و معنی لغوی آن «ساکن ماورای رود» می‌باشد و در اصطلاح نام قومی از نژاد سامی است. عده‌ای نیز می‌گویند از آن جهت به بنی اسرائیل «عبرانی» گویند که آنها به راهنمایی حضرت موسی (ع) از دست مظالم و تعدیات فرعون از رود نیل عبور کرده و به آن سوی سرزمین فراعنه رفتند.
۲۰. روزه گارودی، پروندهٔ اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، ترجمهٔ نسرین حکمی، (تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴)، ص ۳۲-۳۰.
۲۱. حمیدی، همان کتاب، ص ۲۸-۲۶.
۲۲. همان کتاب، ص ۵۹.
۲۳. برای مطالعهٔ بیشتر رجوع کنید به: جان الدر، باستان‌شناسی کتاب مقدس، ترجمهٔ سهیل آذری، (تهران: نورجهان)؛ ادوارد شی پرا، الواح بابل، ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت، (تهران: ابن سینا).
۲۴. حمیدی، همان کتاب، ص ۳۳-۳۱.
۲۵. گارودی، همان کتاب، ص ۳۳-۳۲.
۲۶. ماکسیم رودنسون، عرب و اسرائیل، ترجمهٔ رضا براهنی، (تهران: خوانزمی)، ص ۲۷۲-۲۷۱.
۲۷. همان کتاب، ص ۲۷۵-۲۷۳.
۲۸. همان کتاب، ص ۲۶۷.
۲۹. رودنسون؛ ایزاک دویچر، دربارهٔ فلسطین، ترجمهٔ منوچهر هزارخانی، (تهران: رواق، ۱۳۵۷)، ص ۸۵-۸۳.
۳۰. کتان، همان کتاب، ص ۲۰.
۳۱. در این جمله نکتهٔ بسیار مهمی نهفته است و آن اینکه صهیونیستها ادعا می‌کنند چون یهودیان در دوران باستان مدتی در فلسطین حکومت تشکیل داده بودند، لذا این سرزمین متعلق به آنان است. در حالی که شعار از نیل تا فرات صهیونیستها، «وعدهٔ مندرج در تورات»، در تضاد با ادعای فوق است؛ زیرا اسرائیلی‌ها در طول تاریخ هیچ‌گاه در منطقهٔ وسیع محصور میان نیل تا فرات ساکن نبوده و هرگز در سرزمینی به این وسعت دولتی تشکیل نداده‌اند.
۳۲. کتان، همان کتاب، ص ۲۱.
۳۳. همان کتاب، ص ۲۲.
۳۴. آرتور کوئستلر، غزوان، ترجمهٔ محمدعلی موحد، (تهران: خوانزمی، ۱۳۶۱)، ص ۹.

۳۵. جهت مطالعه بیشتر در این خصوص رجوع کنید به: همان کتاب.
۳۶. یادآوری این نکته جالب است که طبق اصل فوق پادشاه سلیمان نمی‌تواند یک یهودی شمرده شود و نمی‌تواند از قانون بازگشت استفاده کند. اولاً، به دلیل اینکه مادرش از قبیله حتی و غیر یهودی بوده و ثانیاً، به این دلیل که هیچ خاخام درستکاری که شایسته یهودی کردن افراد است این کار را در مورد مردی که در اورشلیم برای خدایان همسران مصری، آدومی، موآبی، صیدونی و غیره‌اش معبد می‌ساخت، قبول نخواهد کرد. به همین نحو است برای شائول که از مادری کنعانی زاده شد و نیز پادشاه داود که جد هاشم روت از قبیله موآبی بوده است. (گارودی، همان کتاب، ص ۳۵-۳۴).
۳۷. محمدحسن وزیری کرمانی، اسرائیل فاشیسم جدید، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹)، ص ۳۱-۳۰.
۳۸. کتان، همان کتاب، ص ۲۳.
۳۹. همان کتاب، ص ۱۹.
۴۰. نخستین سری از فتوحات بزرگ مسلمانان در زمان عمر خلیفه دوم به دست آمد. او معتقد بود که باید دین اسلام را با نیروی شمشیر به میان کفار برد. یکی از اولین پیروزی‌های عمر فتح اورشلیم بود که در آن موقع شهری مسیحی بود. ساکنان شهر ۴ ماه مقاومت کردند تا وقتی که عمر قول داد به شرط پرداختن جزیه، جان و مال آنها در صورت تسلیم محفوظ است. عمر به وعده خود وفا کرد و در آن تاریخ نام اورشلیم نیز به بیت المقدس تغییر داده شد. دو قرن پس از رحلت رسول اکرم (ص) مسلمانان فتوحاتشان را چنان وسعت دادند که از امپراتوری روم هم بزرگتر بود. رویدادهای مهم تاریخ ترجمه و تألیف حسام‌الدین امامی، (تهران: جاویدان، ۱۳۶۲)، ص ۷۳.